بابک خواجه‌پاشا به بهانه حضور «در آغوش درخت» در جشنواره حوا در گفت‌وگو با «ایران» مطرح کرد

تمام دارایی ایرانی‌ها، خانواده است

فرهنگی

«در آغوش درخت» از جمله آثار موفق چهل‌ویکمین جشنواره فیلم فجر است؛ فیلمی در خدمت و ستایش خانواده که در برخی لحظات سینمای مجید مجیدی و رضا میرکریمی را تداعی می‌کند. این فیلم که نخستین همکاری سازمان سینمایی سوره و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان محسوب می‌شود روایتی دراماتیک، ملتهب و مینی‌مال از آخرین تلاش‌های یک خانواده در آستانه فروپاشی را به تصویر می‌کشد. بابک خواجه پاشا در اولین تجربه ساخت فیلم سینمایی‌اش قصه خود را در آذربایجان غربی جلوی دوربین برده است. به بهانه حضور این فیلم در جشنواره حوا با او درباره تصویر خانواده در سینمای ایران گفت‌وگو کرده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

با وجود آنکه موقعیت خانواده قابلیت درام پردازی بالایی دارد و در دوره‌ای فیلم‌های پرفروش سینمای ایران از جمله «گل‌های داوودی»، «بگذار زندگی کنم»، «آتش بس»، «چهارشنبه سوری» و... قصه خود را در بستر خانوادگی روایت کرده‌اند اما به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر از موضوعیت خانواده فاصله گرفته‌ایم. چقدر با این نگاه انتقادی به سینما موافق هستید؟

کاملاً موافقم. در سال‌های اخیر به مقوله خانواده پرداخته نشده و فراموش کردیم که چقدر این عنصر در جامعه مهم است. این فراموشی آسیب‌های زیادی برای جامعه دارد. برخی از سینماگران در راستای بهبود آن تلاش‌هایی کرده‌اند اما مشکل اینجاست بین ایده‌ها و فکرها و خاستگاه‌هایی که مطرح می‌شود تا مرحله اجرا، فضای گرداب گونه‌ای وجود دارد که ایده‌ها در آن گم می‌شود. درباره خانواده و ارزش آن صحبت می‌شود اما تغییری در راستای ارزشگذاری به خانواده و بهبود این فضا اتفاق نمی‌افتد. به شخصه بشدت نگران پیامد این بی‌توجهی هستم. برای فرهنگ ایرانی که مهمترین جایگاهش خانواده است و همه چیز از دل آن بیرون می‌آید، نگرانم. سینمای ایران به سمت فیلم‌های فردگرا گرایش پیدا کرده، فیلم‌هایی شبیه به سینمای سرد اروپای شرقی رونق گرفته یا با کثرت کمدی‌هایی که درونمایه‌ای ندارند و کمکی به فرهنگ ما نمی‌کنند روبه‌رو هستیم. امیدوارم زودتر پی به اهمیت خانواده و جامعه ببریم. به خودمان یادآور شویم که فرد به فرد یک خانواده مهم است و تا زمانی که بچه‌ها وجود دارند زندگی ارزشش را دارد. درباره این مسائل زیاد صحبت می‌شود اما در گردابی تا عمل گم می‌شود. چند فیلم خانوادگی در دو سه سال اخیر با این محورها می‌توانید نام ببرید؟ قریب به اتفاق آثاری هم که هستند فیک است و فقط به خاطر جلب رضایت سفارش دهنده تولید شده است. باید به مقوله خانواده، متعهدانه، عاشقانه و انسانی پرداخت.

آنچه سال‌های اخیر در فیلم‌های خانوادگی سینمای ما نمود بیشتری دارد رویکرد آسیب‌شناسانه به خانواده است و کمتر شاهد فیلمی درباره اهمیت خود نهاد خانواده و کارکردهای مثبت آن هستیم. این اتفاق نشأت گرفته از چه مسائلی است؟

بله ما بر آسیب‌شناسی اجتماعی تمرکز کردیم و به هر حال این آسیب‌ها تهدیدکننده اعضای خانواده هستند اما دیگر سینمای عاشقانه نداریم. من فیلم عاشقانه‌ای نمی‌بینم که عشق را پرورش دهد و کسی که از سینما بیرون می‌آید با دیدن آن عاشق شده باشد، نگاهش به همسرش تغییر بهتری کرده باشد یا دختر و پسر جوان با تماشای آن متوجه ارزشمندی ازدواج شوند. می‌خواهم بگویم این نوع سینما هم لازم است. نیاز جامعه که فقط سینمای روشنفکری و هنری نیست، سینمای عاشقانه هم لازم است؛ سینمای رنگی از خانواده، زیبایی‌هایش، عاشقی‌هایش، شکست‌هایش و اینکه در شکست‌ها اعضای یک خانواده تا کجا می‌توانند پشت هم بایستند و به هم کمک کنند. من معتقدم بخش قابل توجهی از فیلم‌هایی که قرار است برای سال پیش رو و پس از آن تولید شود لازم است بر این مقوله تمرکز کند. ضروری است که درباره آن تصمیم جدی بگیریم و با انتخاب درست فیلمسازانی که در این ژانر تجربه‌های موفق داشته‌اند، در این رابطه کارهای تأثیرگذار بسازیم.

سالهاست که مفهوم خانواده در سینمای ایران بیشتر به روابط و مناسبات زناشویی تعبیر پیدا کرده و خود خانواده به عنوان یک نظام عاطفی و اجتماعی مغفول مانده و درباره اهمیت آن کمتر قصه گفته می‌شود. این اتفاق را نشأت گرفته از تحول در ساختار معیشتی و خانوادگی و مقتضیات زندگی امروز می‌دانید یا اینکه مسائل دیگری دخیل است؟

چون سینمای ما بیشتر در حوزه آسیب‌شناسی انفرادی، اخلاقی و اجتماعی متمرکز است وارد مقوله زناشویی می‌شود و شاید برخی از این روابط را هم نقد و اصلاح کند. نگاه فیلمساز در اکثر این آثار تلخ است و امیدمحور و هدفمند نیست. من هم معتقدم که خانواده چیزی فراتر از زناشویی است. زن و مردی پایه‌ای برای خانواده شدن است اما کامل نیست. قطعاً با آمدن بچه، با حضور پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هاست که یک شاکله کامل شکل می‌گیرد. خانواده عنصر مقدس و محترم در کالبد جامعه است و باید روی تفسیر این کلمه کار کنیم. در مواجهه با ادبیات غرب همیشه برایم عجیب بود که چرا نسبت‌هایی مثل دایی و عمو در داستان‌ها محلی از اعراب ندارد و حالا به شکل ملموس آن را درک می‌کنم. الان با خانواده‌هایی طرف هستیم که بچه در کانون آن تعریفی ندارد، چه برسد به اینکه خواهر و برادری داشته باشد که نسبت پیدا کند. اینها بخشی از زیبایی‌های رنگ ایرانی است که نگران از دست رفتن آن هستم اما دست من فیلمساز که به جایی نمی‌رسد حداکثر یکی دو فیلم در سال، آن هم اگر نوبت به ما برسد، بسازیم مگر چقدر می‌تواند تأثیرگذار باشد؟

> در باور من خانواده رکن بسیار مهمی است. برخی به دروغ به اهمیت این نکته اذعان دارند برای اینکه سفارشی بگیرند و وقتی خروجی کارشان را می‌بینید متوجه می‌شوید که خانواده نه عمق دارد، نه درد و نه درمان

غمخوارانه‌ترین آثاری که در سینمای ایران به مفهوم و منزلت خانواده پرداخته را کدام آثار می‌دانید و به اعتقاد شما کدام یک از فیلمسازان توانسته ساختار خانواده مطلوب ایرانی را ترسیم کند؟

دو فیلمی که از نگاه خودم می‌توانم اشاره کنم «پاییزان» رسول صدرعاملی و «یک حبه قند» رضا میرکریمی است. در میان فیلمسازان هم به نظرم آقای مجید مجیدی در مبحث خانواده خوب کار کرده است. در اوایل دهه ۶۰ و ۷۰ فیلم‌های خوبی در این حوزه داشتیم. خانم بنی‌اعتماد و آقای میرکریمی توانستند ردی ارزشمند در این گونه آثار بگذارند.

چه ضرورتی باعث شد در اولین تجربه بلند سینمایی‌تان سراغ ملودرام اجتماعی درباره خانواده بروید؟

هر فیلمسازی هدف و دورنمایی از سینما برای خودش ترسیم می‌کند و سینمایی که من دوست دارم به آن برسم اساسش بر پایه خانواده است. اگر روزی کمدی هم بسازم خانواده محوریت دارد؛ چون در باور من خانواده رکن بسیار مهمی است. برخی به دروغ به اهمیت این نکته اذعان دارند برای اینکه سفارشی بگیرند و وقتی خروجی کارشان را می‌بینید متوجه می‌شوید که خانواده نه عمق دارد، نه درد و نه درمان. اگر من می‌گویم سینما را بر محور خانواده می‌خواهم به خاطر آن است که احساس می‌کنم تمام دارایی‌ام خانواده است. احساس می‌کنم تمام دارایی پدرم خانواده است و احساس می‌کنم تمام دارایی ایران و ایرانی‌ها، خانواده است.

در فیلم «آغوش درخت» راه حل حفظ خانواده از عوامل بیرونی نشأت نمی‌گیرد بلکه پیوند خانواده از طریق دو برادر شکل می‌گیرد. این نگاه می‌تواند به طرق مختلف تکثیر شود.

چون کارکرد خانواده نسخه‌ای از سیستم یک بدن سالم و کامل است و می‌تواند از درون دردش را بفهمد و برای بازسازی آن زخم کار کند. برخی وقت‌ها که خانواده دچار آسیب می‌شود یک مادر می‌تواند با جمله‌ای یا رفتار و نگاه منحصربه فردی آن را اصلاح کند، این کار گاهی از رفتار بچه‌ها هم برمی‌آید. وقتی در درون خانواده عنصری به نام بچه وجود دارد، هرازگاهی می‌تواند معجزه کند و بر دردی که شاید هزاران روان‌شناس نمی‌توانند اصلاح کنند تأثیر بگذارد و خانواده را از آن بحران پیچیده دربیاورد.

در پوستر فیلم، طه، در آغوش مادر است و در انتهای فیلم نیز این تصویر بین دو کودک داستان و درخت اتفاق می‌افتد. درباره انتخاب درخت به عنوان نمادی برای تداعی خانواده بیشتر برایمان توضیح دهید؟

به نظرم این نشان دهنده تمامیتی است که یک مادر نسبت به فرزندش دارد. زمانی که به بچه‌ها می‌رسد انگار تمام جهان را در آغوش می‌گیرد. انتخاب عنوان «در آغوش درخت»، به این خاطر است که درخت را کانون خانواده دیدم و افراد را در آغوش این کانون. ما وقتی در آغوش خانواده هستیم جایگاه امن‌تری داریم. یکی از اساتیدم به نام عباس میرعابدی همیشه می‌گفت هر چیزی را می‌شود جایگزین کرد بجز خانواده.

در این فیلم جدایی در خانواده بر اثر تبعات زندگی مدرن نیست و در عین حال آنچه در فرایند این جدایی دیده می‌شود نگاه و رفتار توأم با احترام شخصیت‌ها در سخت‌ترین شرایط نسبت به هم است در حالی که در عین حال تصویری غیرواقعی از خانواده نمی‌بینیم. درباره این کنش شخصیت‌ها توضیح دهید؟

سعی کردم فیلم از دایره اخلاق خارج نشود و امید در طول فیلم جریان داشته باشد تا تمام اعضای یک خانواده با خیال راحت به تماشای «در آغوش درخت» بنشینند. دیگر علت دخیل در این نگاه اقلیم فیلم است. فیلم در اقلیمی ساخته شده که این نوع کنش‌ها بخشی از خرده فرهنگ آنجاست. مردم آذربایجان، آن طوری که من دیدیم‌شان، در مواجهه‌ها همین شکلی هستند؛ آرامش و احترام هم را حفظ می‌کنند. این بخشی از فرهنگ باشکوه مردم آذربایجان است. در مجموع سعی کردم فیلم را طوری نرم و لطیف بسازم که بیننده پس از دیدنش با حال خوش از سالن سینما خارج شود، دردی به دردهای امروزش اضافه نشود و شاید بخش کوچکی از آن تسکین یابد.

تصویر زن در سینمای ایران

میم مثل مادر

فرهنگی

محمد حیدری‌پور
منتقد

هنوز مدت زمان زیادی از پایان اکران عمومی فیلم «دسته دختران» نگذشته است؛ فیلمی از یک کارگردان زن، درباره بخشی از تاریخ دفاع مقدس که کمتر به آن توجه شده است. «دسته دختران» نمونه موفقی از تولید فیلمی زنانه است، اگرچه پیش‌بینی این نکته که فیلم در اکران عمومی شکست می‌خورد، چندان سخت نبود. در «دسته دختران» یک کارگردان زن در حوزه‌ای کاملاً مردانه ورود کرده و درباره فضا و شخصیت‌هایی فیلم ساخته که پیشتر در سیطره مردان بوده است. قهرمانان فیلم منیر قیدی در دنیای فیلم، برای اینکه فرصت دفاع همدوش مردان را به دست بیاورند، تلاش می‌کنند و تا پای جان می‌روند.

منیر قیدی و نرگس آبیار، با حضورشان در سینمای ایران، فصلی تازه از ناگفته‌ها درباره زنان (بویژه در حوزه جنگ) را روایت کردند. در دهه شصت و هفتاد، سیمای زن در سینمای پس از پیروزی انقلاب تحت تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی، شاید کمتر نزدیک به دنیای واقعی بود. به‌عنوان مثال در سینمای دفاع مقدس به‌عنوان بخش مهمی از تولیدات سینمایی این دوره، زنان مانند امروز حضوری پررنگ نداشتند.

شخصیت‌های زن در آثار سینمای دفاع مقدس غایب بودند و سینمای جنگی ایران را آثاری کاملاً مردانه شکل می‌دادند. در دهه هشتاد و با فاصله گرفتن از پایان جنگ، فیلم‌ها متنوع‌تر شدند. اواسط دهه هشتاد، رشد سینمای جوان‌پسند و ملودرام‌های اجتماعی با انتقاد همراه بود اما امروز بعضی از آثار شاخص تاریخ سینمای ایران با موضوع زنان همچون «شوکران» (بهروز افخمی)، «مصایب شیرین» (علیرضا داودنژاد)، «متولد ماه مهر» (احمدرضا درویش) و... را باید در تولیدات همان دوران جست‌وجو کرد. برخلاف تصور رایج، زنان هرگز در سینمای ایران غایب نبوده‌اند. فیلم‌های داریوش مهرجویی در دهه هفتاد تصاویری کامل و به یادماندنی از زنان ایرانی به جای گذاشته است، رسول ملاقلی‌پور در «هیوا» و «مزرعه پدری» و رسول صدرعاملی در «دختری با کفش‌های کتانی» و «من ترانه ۱۵ سال دارم» توجهی ویژه به شخصیت‌های زن داشته‌اند. اگر دوران آغازین تولد سینمای ایران در دهه شصت را فاکتور بگیریم که اغلب تولیدات سینمایی را ملودرام‌های خانوادگی شکل می‌داد، در ادوار بعدی تا امروز، سینمای ایران به خلق شخصیت‌هایی ماندگار از زنان مفتخر بوده است. مادران شهید در فیلم «بوسیدن روی ماه» (همایون اسعدیان)، زن شهری که پا را فراتر از کلیشه‌های زندگی سنتی گذاشته در «همسر» (مهدی فخیم‌زاده)، زن و زندگی ایرانی در «یه حبه قند» (رضا میرکریمی) و از میان نمونه‌های متأخر «تی تی» (آیدا پناهنده) که دنیای خیال و واقعیت را به هم پیوند داده و در ستایش شور زنانه و عشق است، تنها چند نمونه از آثاری هستند که تصویر زن-مادر ایرانی را قاب گرفته‌اند.

اواخر دهه نود، شیوع ویروس کرونا به تعطیلی طولانی مدت سینماها انجامید و چرخه تولید و اکران را دچار مشکل جدی کرد. رویکرد تهیه‌کنندگان در یکی دو سال اخیر، به ساخت کمدی‌های بازاری متأثر از این فضا و تمهیدی برای بازگشت سرمایه است، در سینمای کمدی این روزها، نه تنها شخصیت زن که شخصیت‌های مرد هم، اهمیت و کارکردی ندارند. هر چه هست، شوخی‌های کلامی و موقعیت‌های طنزی است که قرار است مخاطب به واسطه آنها بخندند و چند ساعتی غم روزگار را فراموش کند. این روزها، نخستین جشنواره «حوا» در حال برگزاری است؛ جشنواره‌ای که برای پررنگ شدن حضور و نقش زنان در سینمای ایران شکل گرفته، اقدامی که تشویقی برای ترمیم سیمای زن در سینمای ایران است؛ سیمایی که از پس غبارها، همواره درخشیده و فراموش نشده.

نمایی از فیلم «یه حبه قند» رضا میرکریمی

یادداشت

داستان یک شناسایی

مجتبی اسپانی
کارگردان فیلم کوتاه «لیلا»

ماتیی ویسنی یک، نمایشنامه‌ای دارد به نام «پیکر زن همچون میدان نبرد» که اشاره‌ای دارد به مصایب زنان در جنگ و اینکه چگونه می‌تواند پیکر زنان هم بخشی از میدان نبرد باشد. از تجاوز و اسارت و مرگ و جراحت که بگذریم، مواجه آنان با مصیبت از دست دادن، خود رنجی بی‌نهایت است. از دست دادن خانه و زمین و عزیزی که در صبحی به میدان جنگ رفته و هیچ‌وقت برنگشته است.

در تمامی سال‌های جنگ و بعد از آن، چهره زن بسته به نگاه حکمرانی دولتی که بر سر کار بود، تغییر کرد و کم کم از زنی حمایتگر و در سایه به شخصیتی تعیین‌کننده و کنش‌مند رسید و با ورود زنان فیلمساز، سعی شد مصادره زن از آن سلطه مردسالارانه دهه‌های قبل خارج شود و با درک درست احوالات زن گذشته و معاصر، نسبت درستی با واقعیت برقرار کند. با همه این تلاش‌ها هنوز هم به نظر نگارنده، «نایی جان» باشو غریبه‌ای کوچک، شمایل یک زن واقعی در فراز و فرود روزهای جنگ است؛ زنی که باید با یکدست باشو را مراقبت کند و با دست دیگر همسر مجروحش را.

لیلا داستان این مواجه‌هاست. خط باریکی به عرض مثلاً یک ساعت، که زندگی او زیر و رو می‌شود. او به قرارگاهی نظامی فراخوانده شده تا پیکر عزیزش را شناسایی کند. دشمن اگر با گلوله در خط اول جنگ از روی عزیزش گذشته، حالا با جراحت این موقعیت، تلاش می‌کند از روان لیلا بگذرد و چه سخت است ایستادن و متلاشی نشدن. لیلا، داستان یک شناسایی است. زنانی که همه زندگی‌شان را در کفنی پیچیدند و رفتند آن دورها، با بچه‌ای در بغل، ایستادند و نگاه کردند که چگونه عزیزشان در خاک می‌رود. جنگ اینگونه پیکر زنان را همچون یک میدان نبرد می‌بیند.

نقد

مادر نیلوفرآبی

محمداحسان مفیدی‌کیا
منتقد

لوتوس، نیلوفرآبی است، ریشه در خاک، ساقه در آب و رو به خورشید دارد. هرچه هست، همه پاکی و تهذیب نفس است و البته که باغبانش، عاشق گل زیبایی است که کاشته، اما این بار دست روزگار، مادر نیلوفرآبی را از او دور ساخته و او هر روز باید از پنجره‌ای تنگ، به گل و گلدان خود نگاه کند و در حسرت دست کشیدن بر گلبرگ‌هایش بسوزد.

این داستان همیشگی فراق است، درد جانکاه دوری از محبوب، داستان مادر پیری است که بیش از ۱۲ سال نتوانسته برای پسرش لالایی بخواند و تنها دل به خیالش خوش کرده. تصاویر شاعرانه، بکر و زیبا از تنهایی خارخانم ولیپور مادر شهید علی اکبر کریمی است، که در انتهای فیلم پس از سال‌ها اجازه می‌یابد به جزیره‌ای کوچک در دریاچه سدی برود که پیشتر مانع دیدار او و مزار پسر شهیدش نبود.

قاب‌هایی هنرمندانه و کم‌نظیر، متنی روان و صدایی گرم و گیرا با آن لهجه ناب و دوست‌داشتنی مازنی، پایانی غافلگیرکننده که همزمان ایثار و رخدادهای زیست محیطی را به تصویر می‌کشد و بسیار عبارات از این دست ویژگی‌های بارز مستند کوتاه لوتوس است که تهیه، کارگردانی، نویسندگی، تصویربرداری و تدوینش را محمدرضا وطن‌دوست، مستندساز خوب کشورمان به عهده داشته است.

حاصل این همه تلاش و هنر وطن‌دوست، راهی تعدادی از جشنواره‌های ملی و بین‌المللی از جمله جشنواره اکو در انگلیس، جشنواره سینما و طبیعت اسپانیا، جشنواره گیملی کانادا، جشنواره بیگ اسکای ایالات متحده، جشنواره بین‌المللی فیلم بیروت و دیگر رویدادهای فرهنگی معتبر شده و جوایز ارزنده‌ای را از آن خود کرده است.

این مستند اکنون به جشنواره بین‌المللی فیلم حوا راه یافته و در همین روزها، دوباره منتظر چشمان زیباپسند مخاطبان فیلم مستند است.